

گزیده نامه‌های حبیب یغمائی

سیدعلی آل داود

از حبیب یغمائی شاعر و نویسنده معاصر و مدیر مجله نام‌آور یغما (متولد ۱۲۷۷ ش - متوفی ۱۳۶۳ ش)، نامه‌ها و مکتوبات متعددی برجای مانده است. آنها را که برای دوستان نویسندگان و شاعر و محقق خود یا برای همکاران مجله یغما نوشته و ارسال داشته، اکنون نزد همان کسان یا وارثان آنان نگهداری می‌شود. از این میان، برخی آنها را که به استاد روان‌شاد ایرج افشار نگاشته، نخست در مجله آینده و سپس در «یغمای ۳۲» به طبع رسیده است. برخی نامه‌های دیگر او را کسانی از جمله باقرزاده بقا شاعر خراسانی، و منوچهر قدسی، شاعر اصفهانی، در آثار خود با ذکر نام چاپ کرده‌اند، اما هنوز اکثر آنها انتشار نیافته است. جدا از اینها، او نامه‌های زیادی برای کسان نزدیک خود از جمله پدر، برادران و فرزندان اینان و معاریف خوریبابانک - زادگاه خود - نگاشته که برخی از آنها حاوی مطالب مفید ادبی یا اجتماعی است. این نامه‌ها اکثراً گردآوری شده و نزدیک به ۲۰۰ نامه نزد نگارنده این سطور است که یکی دو مورد آن را در ارج‌نامه حبیب یغمائی که حدود چهار سال قبل میراث مکتوب به چاپ رسانده، درج کرده‌ام، اما بقیه نامه‌های دسته اخیر هم حاوی فواید بسیار است، فواید سیاسی، اجتماعی و ادبی.

یغمائی به سال ۱۲۹۵ ش در هجده سالگی، زادگاه خود را ترک گفت. به سمنان و از آنجا به شاهرود و دامغان رفت و پس از پنج سال توقف، در سال ۱۳۰۰ ش به تهران آمد و مدت ۶۳ سال تا هنگام درگذشت، در این شهر زیست. تعداد نامه‌هایی که از زمان مهاجرت از زادگاه تا سال درگذشت، یعنی مدت ۶۸ سال نوشته، فراوان است؛ بسیاری از آنها حاوی مطایبات و طنزهایی است که عجالتاً قابل انتشار نیستند، باید ده‌ها سال بگذرد تا شوخی‌هایی که به مخاطبان خود نوشته، اخلاف آنان را نرنجانند.

یغمائی در نوشتن همچون گفتار، صریح‌اللهجه و بی‌پروا بود، چنان‌که در اشعارش نیز گاه این خصلت

خود را بروز داده است. او همچون اغلب افراد شاعر مسلک یا کسانی که قوه مخیله‌اشان قوی است، حالات مختلف داشت. با انتشار گزیده‌ای از این نامه‌ها، به ویژه مکتوباتی که از مکه، مدینه و عتبات برای برادر و همسرش نگاشته، روشن خواهد شد که یغمائی در جوانی از زندگی خود عقاید مذهبی و حالات عرفانی شدید داشته است، چنان‌که خود گوید پس از اشتغال به تصحیح کتاب معتبر ترجمه تفسیر طبری - که کهن‌ترین ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان پارسی است - برای سفر حج و زیارت خانه خدای برانگیخته شده است. عین گفتار او که در مقدمه جلد هفتم - آخرین مجلد ترجمه تفسیر طبری - نگاشته، خواندنی است:

«بازگفتن این نکته نیز بجاست که مطالعه این کتاب مقدس، مصحح را به زیارت خانه خدای و خانه پیغامبر خدای برانگیخت و در ذی‌قعدة و ذی‌حجه سال ۱۳۸۴ هـ. ق، این توفیق نصیب افتاد. هم در این سفر بسیاری از مساجد و معابر و مزارات و بقاع و سرای‌ها و دیگر جایگاه‌های مذهبی و تاریخی را (که ذکر آنها در این کتاب مقدس رفته است) از نزدیک مشاهده کرد.»

به دنبال همین سفر بود که او سفرنامه منظوم کوتاهی تحت عنوان «مدینه پیغامبر» سرود که بارها به طبع رسیده است.

آخرین نامه‌های مندرج در این مقاله که مربوط به سال‌های آخر زندگی اوست، در خصوص کتابخانه‌ای است که در خوربیبانک تأسیس کرده بود و پس از انقلاب دچار نابسامانی و پراکندگی شد. در سال آخر زندگی هم قصد داشت به زادگاه خود برگردد و در آنجا سکونت کند. نامه منظومی هم خطاب به استاد باقر جندقی (معمار مشهور شهرک جندق) راجع به این موضوع نوشته است، این نامه را او در ۲۹ آبان ۱۳۶۱ فرستاده، اما کمتر از دو سال بعد در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۳ در تهران درگذشت. پیکرش به زادگاه وی انتقال پیدا کرد و در مقبره‌ای که خود ساخته بود، آرام گرفت.

(۱) برج ۱۰ حوت ۱۳۹۹

چند وقتی است موفق شده‌ام که عریضه حضور مقدس عرض نموده، بندگی و ارادت خالصانه‌ام را تقدیم دارم. اینک به یاد مراسم بزرگوارانه افتاده، به این مختصر خود را در محضر مبارک نام‌آور می‌نمایم. وضعیت مملکت را که خودتان بهتر مطلعید، زیرا اخبار به بلاد مهم زودتر می‌رسد. هر چند که شاهرود نزدیک‌تر به تهران است. در این حدود هم هر چه می‌شنویم، افواهی است چه قریب یک نیمه ماه است اداره تلگراف‌خانه و پست‌خانه و چاپارخانه به کلی تعطیل است. مسافر هم کمتر عبور می‌کند، فقط دیروز عصر به امر حکومت مردم در مسجدها جمع شده، فرمان شاه راجع به انتخاب ریاست وزرائی سیدضیاء‌الدین و بیانیه خود سیدضیاء به اضافه بیانیه رئیس کل قزاق‌خانه قرائت گردید. در اطراف این بیان نامه و مفاد آن که قسمت عمده آن از این قرار است (الغاء معاهده ایران و انگلیس - تقسیم خالصه‌جات بین رنجبران -

۱. مخاطب نامه معلوم نشد.

اضافه حقوق کارگران...) گفتگو میان سیاسیون شاهرود فراوان است که اظهارش خالی از نتیجه و تصدیق صرف است.

در حومه شاهرود و بسطام، اخبار جدیدی که قابل عرض باشد نیست، جز اینکه به مناسب نزدیک شدن... مردم برای تهیه لوازمشان به هیجان آمده‌اند.

سیاست‌بافی بس است، به شرح بقیه باید پرداخت. هفت تیر مرحمتی که سابقاً وصول آن را عرض کرده بودم، بدبختانه بد از کار در آمد، چه لوله آن به اصطلاح باد کرده بود و صد و پنجاه قدم گلوله آن (پس از امتحان) زیادت‌تر راه نمی‌رفت. به این ملاحظه که عیب مهمی است، به صواب‌دید اخوی‌زاده محترم و دیگر دوستان به تفنگ‌ساز سپرده‌ام که به هر چه می‌خرند، بفروشد؛ یعنی آخرین حد حاضر شده‌ام ده تومان کمتر از خرید فروخته دل نگرانیم را رفع کند.

اینکه با یک عالم شرمندگی دیگر اظهار و عرض می‌کنم که اگر بدون زحمت و دردسر، هفت تیر دیگری خالی از عیب باشد به دست آمد خریداری فرمایند، بنده با یک مدت خیلی کمی ۱۲ تومان وجه اولی را به اخوی تقدیم می‌کنم. اگر هم اسلحه دیگر از قبیل پنج تیر روسی یا شش تیر یا ده تیر که هم ارزان باشد و هم در آوردنش اشکالی رخ ندهد به دست آوردید، نعم‌المطلوب. اگر هم موفق نشدید، طوری نیست؛ چه در اینجا با صبر می‌توان این طور چیزها را که مردم در ضبطش می‌ترسند و برای حقیر ایرادی نیست، خریداری نمود و در خاتمه از زبان درازی خود معذرت خواسته.^۱

(۲) به : ادیب آل داود^۲

۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ ش

دیروز مفصلاً عریضه‌ای عرض نموده، وعده دادم که از وزارت جلیله داخلی، تلگرافی به جناب‌عالی راجع به رسیدگی عملیات شاهزاده و نتیجه تحقیقات مخابره می‌شود. امروز مطلع شدم که این تلگراف از راه اردکان مخابره شده؛ خود بنده نیز همین امروز، تلگرافاً اطلاع خواهم داد و منتظر وصول مکاتیب، (که همین‌هاست) باشید. دستور نسبتاً جامعی آقای ادیب به آقای اصحاب داده‌اند که شما ملاحظه فرمائید؛ سؤال و جوابی باید به وزارت داخله بدهید. نیز ارسال می‌شود که با نظریات آقای اصحاب به وزارت داخله ارسال شود.

خلاصه مطالب این است که کمسیون (مجلسی) مرکب از آقای اصحاب و آقای ناصر، آقا شیخ عبدالرحیم، آقا شیخ ابراهیم فرخوی و اشخاصی که خودتان می‌دانید با آقای هنر و شما موافق هستند تشکیل داده، عملیات ننگ‌آور شاهزاده را یادآور شده، بدون ذره‌ای واهمه به مهر رسانده، عین آن را به

۱. حبیب یغمائی اهل شکار نبود و در جرگه سیاسیون معتقد به مبارزه مسلحانه هم قرار نداشت. تاریخ نامه مربوط به اواخر عصر احمدشاه است که سفر به کویر خالی از مخاطرات نبود و بیشتر مسافران معمولاً اسلحه‌ای همراه خود داشتند.

۲. ادیب آل داود فرزند منتخب‌السادات و برادر ارشد حبیب یغمائی.

وزارت داخله و سواد آن را به وزارت جلیله معارف به ضمیمه مکتوب اداری که سواد آن نیز ارسال می‌شود، بفرستید.

برادر جان! اگر کفایت و رشادتی در وجودتان هست، اینجا باید کاملاً به موقع امتحان در آید. خوب ملتفت هستید که طرف ما دو وزارت‌خانه مهم مملکت است و این را هم بدانید مکاتیب خصوصی که از راه یزد و غیره به من نوشته بودید، تماماً ارائه داده شده؛ در این صورت اگر شاهزاده شما را بکشد و جان عزیزتان در محل خطر باشد، نباید بگذارید سابقه خودتان و من و دیگران به کلی خراب شود؛ چه ما مجبور هستیم در این صورت همان کاغذهای شما را مدرک قرار داده و در نتیجه شما حتماً دروغ‌گو و دو رو و... از کار در خواهید آمد.

مقصود از تمام این مطالب، این است که مبدا شاهزاده شما را اغفال کند و شما را بفریبد یا تهدید کند یا تطمیع. بلکه به طور کلی محرمانه این مجلس را تشکیل و دو نسخه را مهیور نموده به فوریت بفرستید. حتی از حبس و بند و چوب و... هم نترسید، زیرا شاهزاده نمی‌تواند این عملیات را نسبت به یک نفر نماینده رسمی دولت مرتکب شود.

دیگر در این موضوع نمی‌دانم چه قسم تأکید نمایم. امید دارم این خدمت را - که مهم‌ترین مرجوعات دو وزارت‌خانه است - به طور خوبی انجام دهید. مکاتیبی که جواباً فرستاده می‌شود، خیلی خوش‌خط و خوب باشد. چون آقای آقاسیدهاشم را نیز ضمیمه نموده‌اند و یقین دارم ایشان تشریف نخواهند آورد، لذا در کاغذ خصوصی وزارت داخله این را هم یاد کنید. مکاتیب مرسولی به خط آقای منتخب نباشد، ملتفت باشید سوادى به وزارت معارف و اوقاف ارسال می‌شود؛ باید منشی اداره بنویسد و به مهر اداره اوقاف باشد نه دیگران. فقط کاغذ وزارت داخله را آقایان امضاء و مهر کنند.

(۳) به: ادیب آل داود

سابقاً عریضه‌ای عرض نموده بودم؛ امیدوارم تاکنون به سلامت رسیده باشد. آقای مستوفی همین چند وقت عازم‌اند؛ البته به واسطه ایشان عریضه کلی و شفاهی خواهم داشت. فعلاً مطلبی جز یک قسمت خصوصی که اجرا و انجام آن را به وجه زودتر انتظار دارم، ندارم.

اگرچه شاید شما به نظر سخریه به عرض بنده بنگرید و شاید تا درجه‌ای هم حق داشته باشید، مع هذا چون خودم هم تا درجه‌ای مجبورم که این خواهش را از شما بکنم، با یک امیدواری فوق‌التصور و عجله نگفتنی، منتظر جواب خود هستم. اشعار عموم شعرای جندق و بیابانک را از بنده خواسته‌اند، لذا به آقایانی که می‌دانید طبع شعر دارند و گاه گاهی اثراتی از طبعشان ظاهر می‌شود، اخطار و اعلام دارید که به طور اختصار اسم و لقب و سن و تحصیلات خود را در روی ورقه نوشته و بهترین قسمت‌های اشعار خود را نیز لااقل یکصد شعر یا کمتر باشد بنویسند و بدهند. اول از حاج منتخب و میرزا عبدالله شروع کنید و هر چه زودتر، خاتمه به این کار دهید.

کتابچه‌ای متضمن اشعار مرحوم میرزا اسمعیل هنر، نزد آقای معتمد دیوان است. آن کتابچه نیز به طور

شدت، لزوم دارد؛ اگر می‌دانید که می‌دهد، به عنوان خود تقاضا نموده و ارسال دارید، و الا گرفته به کربلایی حسینقلی بدهید که استنساخ نموده و به طور صحت و بی‌غلط رونویس کند و بفرستید. اجرت کربلایی حسینقلی با خودم است و خصوصاً به او اظهار فرمائید وعده من مانند اقوال سایر ... ها نیست و شما که آقای ادیب هستید، قبلاً هر چه لازم است از حاج منتخب گرفته به او بپردازید و به علاوه خودم هم از تهران، سوغاتی برایش خواهم داد.

دیوان صفائی نیز که پیش میرزا محمدخان کیوان است، لزوم دارد؛ چون بایستی در اشعار آن نظری کرد و منتخبات آن را برداشت. اگر ممکن است عین آن را گرفته و سه ماهه قبض بدهید که برگردانده شود، و الا آن را هم به کربلایی حسینقلی یا دیگری بدهید و بسپارید که زودتر رونویس کنند. صرف‌نظر از اینها، هر چه شعر از کیوان اول مخصوصاً یافته، بگیرید و بفرستید. کیوان ثانی و میرزا آقا اقبال و سایرین نیز فراموش نشوند.

نمی‌دانم تا چه درجه در این موضوع تأکید کنم که به گوش شما فرو رود؛ کوتاهی نکنید. اخوی میرزا آقا سلامت و عرض سلام می‌رساند؛ منتظر جوابم. کتاب صفایی خط ابوی را که شامل اشعار یغمائی ثانی است در سال ... قول می‌دهم هر چه زودتر برگردانم. کتاب چاپی را سابقاً نوشته‌ام.

(۴) به: ادیب آل داود

اگر در نظرتان باشد، برای مرتبه سوم و چهارم است که می‌نویسم. کتاب صفائی را قرار شد بدهید غزلیاتش را استنساخ کنند و بفرستند. چطور شد که تا کنون اینقدر اهمال شده؛ هم‌چنین یک جزوه اشعار مرحوم میرزا اسمعیل هنر به خط هنر حالیه نزد خود اوست. سابقاً نوشتم و باز هم تکرار می‌کنم یا عین آن یا سواد آن را هر چه زودتر لازم است که ارسال دارید.

چند جلد کتاب را هم نوشته بودم بگیرید و بفرستید، اگر امکان دارد. به هر حال فراموش نشود که مخصوصاً جزوه هنر خیلی لازم است. تکه پاره‌هایی از مکاتیب یغماگویا نزد میرزا علی... و میرزا مصطفی و سایرین است، اگر آنها را هم جمع نموده ارسال دهید، موجب امتنان است. امیدوارم دیگر محتاج به مکتوب نبوده باشد. میرزا آقا سلامت و مشغول تحصیل است. خود هم کماکان چشمم خراب و فوق‌العاده کم نور است.

دوره مجلس پنجم دیروز ختم شد. تصور می‌کنم اعلام انتخابات تا سه ماه دیگر زودتر شروع نشود. عقیده من همان است که قبلاً عرض شد.

(۵) به: اسدالله منتخب‌السادات^۱

۱- منشی‌زاده چند روز است برای شکایت از هنر به تهران رفته و تا حدی دفاع نموده و حالا هم با

۱. پدر حبیب یغمائی، شاعر و نویسنده (۱۲۷۹ق - ۱۳۱۰ش).

حشمت مشغولیم.

- ۲- میرزا سیدحسین و همراهانش مشغول شکایت از هنر و وکیل‌اند.
- ۳- در کارهای شما نظر دارم، ولی موقع باریک و شاید بعد.
- ۴- کاغذهای سجل احوال بد نبود و فرستادم.
- ۵- دو ورقه تعرفه خدمت مستخدمین کشوری تهیه و تقدیم داشتیم و سوابق خود را با نظریه آقای هنر مرتب کنید.
- ۶- سوابق مدرسه جندق را که در اداره ضبط بود، فرستادم؛ نظریه خودتان را شرح دهید.
- ۷- جواب مکتوب فروهر ارسال می‌شود.
- ۸- جواب مکتوب وحید ارسال می‌شود.
- ۹- در جمع‌آوری خرماي باغ همّت کنید.
- ۱۰- بالا غیرتاً و وجداناً و انصافاً در کارهای ملکی بنده و غیره همّت نموده، پولی بفرستید.
- ۱۱- مأمورین نظام اجباری عمّا قریب می‌آیند. دفاتر را منظم نگاه دارید.
- ۱۲- به اخوی سید میرزا توصیه کنید تحصیل کند، خودتان هم.
- ۱۳- به اخوی وکیل سفارش کنید که خود و ما را خراب نکند.
- ۱۴- ادیب یغمائی همین چند روز وارد و به خور می‌رود.
- ۱۵- رئیس عدلیه جندق تعیین و می‌آید.
- ۱۶- به آقای یاسائی معرفی کرده‌ام مدرسه جندق را زودتر افتتاح فرماید.
- ۱۷- خدمت آقای معین مخصوصاً سلام من را ابلاغ فرموده، بگویند رئیس پست دامغان - سمنان آمده؛ برای شما اقداماتی کرده‌ام و امیدوارم مؤثر واقع شود. (فرصت عریضه جداگانه ندارم)
- ۱۸- کاغذ صفائی ارسال و منتظر ارجاع خدمتم.
- ۱۹- جواب مکتوب میرزا کاظم از وزارت مالیه ارسال می‌شود، حتماً به او بدهید. زیاده وقت ندارم.

(۶) حدود سال ۱۳۰۹ ش

مقام محترم ریاست احصائیه و سجل احوال سمنان: چنان‌که کراً کتباً و شفهاً حضور مبارک عرض شده است و آن ریاست محترم نیز کاملاً اطلاع دارند، جندق و بیابانک بلوکی است که در سه هزار فرسنگ مربع پراکنده شده. سابقاً که کارکنان سجل جندق ۳ نفر بودند، با زحمت می‌شد امور احصائیه آن را اداره کنند. متأسفانه در سال گذشته به یک مرتبه دو نفر از اعضاء دفتري جندق را از بین برده و در مقابل، چوپانان را که خود مأمور مخصوص لازم دارد، به این بلوک افزودند. یک نظر سطحی به نقشه جغرافیائی جندق و چوپانان... پراکنده معلوم می‌دارد که حقیقتاً انجام وظایف اداری این خطه وسیع از عهده یک نفر خارج و به هیچ وجه نمی‌تواند از عهده آن برآید. این است از حضور مبارک استدعا می‌کنم که در این موضوع به مرکز مراجعه کرده، تقاضا فرمایید یک

نفر عضو دیگر برای آن حدود تعیین فرمایند و اگر اشکالی ندارد مقرر فرمایید سیدمیرزا فروغی آل داود - که سابقاً عضو فعال و زرنگ این اداره بوده و قبلاً به سجل احوال طبس انتقال یافته است - با حقوقی که دارد به دفتر سمنان انتقال یابد، زیرا با جزئی دقتی تصدیق خواهد فرمود انجام امور احصائیه و ولایت طبس به مراتب سهل‌تر از جندق و چوپانان است و مشکلات اداری آن به درجات کمتر است. در این مورد بیش از این تأکید و استدعا نکرده، از مراجع مبذوله امیدوارم پیشنهاد را به طوری مرقوم فرمایید که مورد توجه اولیای محترمه امور احصائیه و سجل احوال مملکت واقع شود و عطف توجهی مخصوص بفرمایید.

مقام محترم ریاست کل احصائیه و سجل احوال مملکتی - دامت شوکته - :

چون پیشنهادی که به ریاست ناحیه سمنان شده، در اصلاح امور احصائیه و سجل احوال جندق نهایت اهمیت را دارد، لذا اجازه می‌خواهد که مستقیماً آن را به مقام محترم تقدیم دارد. امیدوار است مورد توجه مخصوص واقع شود. این پیشنهاد را در دو نسخه نوشته، یک نسخه را به دفتر سجل سمنان و نسخه دیگر را با این شرح مختصر، مستقیماً به تهران بفرستید و به قدری تکرار کنید که مؤثر واقع شود.

(۷) مقام محترم ریاست جلیله معارف و اوقاف سمنان:

در تعقیب عریضه، معروض می‌دارد بعد از استعفای میرزا حسینقلی، آقای همایون آل داود به جای مشارالیه انتخاب و از آن روز تاکنون به خدمت مشغول و در مدت خدمت به خوبی از عهده انجام و اجرای وظیفه برآمده است. اوراق کترات را مشارالیه امضاء نموده و ارسال داشت. مستدعی است در اولین موقع، یک ورقه از آن را امضاء نموده و مرحمت فرمائید و نسبت به پرداخت حقوق مشارالیه نیز اقدام سریع فرمائید که به حال دلگرمی به خدمت مشغول باشد.

۷ شهریور ماه ۱۳۰۹

(۸) به: ادیب آل داود

۲۳ اسفند ۱۳۰۹

نصرالله‌خان^۱ و غلامرضائی‌ها از محبس طهران فرار کرده‌اند تا مجدداً گرفتار نشده‌اند، خیلی ملتفت خودتان باشید.

تصدقت - حبیب یغمائی

۱. نصرالله‌خان عامری از یاغیان و شورشی‌های اواخر دوره قاجار و اوائل دوره رضاشاه بود که مدت‌ها بین شهرهای اردستان، نائین و خوربیا بانک به طغیان می‌پرداخت. چند بار از زندان قصر فرار کرد و عاقبت در اوائل سال ۱۳۱۰ در بیابان‌های ورامین به دست نوکرانش کشته شد. به احوال و کارهای شگفت‌انگیز او در کتاب سه مرد عجیب، نوشته نصرالله شیفته اشاره شده است.

(۹) به : ادیب آل داود

۱۱ تیر ۱۳۱۱

به طوریکه از گوشه و کنار استماع می‌شود، وزارت داخله در نظر گرفته آقای معیری را تغییر دهد و به جای او هنر را بفرستد. حالا هنر بیاید یا نه، نمی‌دانم؛ ظاهراً شاید قبول کند. آقای ناظم دیوان هم از حکومت سقز برگشته و منتظر خدمت است. اگر هنر نیاید و او قبول کند، وزارت داخله حرفی ندارد که ناظم را بفرستد، ولی آقای ناظم دیوان که دیروز اتفاقاً تشریف آورده بودند منزل بنده، به این سمت مایل نیست و نخواهد آمد. به هرحال اگر آقای معیری معزول شود، خوب نیست. حالا خودم همین دو سه روز بعد از تعطیل به وزارت داخله رفته، کسب اطلاعاتی می‌کنم و خبر می‌دهم.

عرض لازم دیگری که دارم، این است و خواهش دارم هر چه زودتر انجام دهید: تمام آثار مرحوم حاج منتخب را، یعنی آنچه شعر گفته از *نوش آفرین نامه* - اشعار راجع به گلعمو و مرثیه و غیره - بالاخره هر چه به دستتان هست، آنها را بفرستید، بلکه بتوان از آنها انتخاباتی نمود؛ همچنین اشعاری که راجع به کاشی‌ها گفته و غیره و غیره همه را بفرستید. عکس آن مرحوم را هم که در دست دارید، ارسال دارید که بزرگ‌تر شود، البته از این قسمت اقدام کوتاهی نکنید.

فعلاً عرضی ندارم

در این موقع که آقایان همه با هم هستید، لازم و واجب است که شرحی از زحمات آقای وکیل به وزارت معارف و معارف سمنان ارسال نمایید که به بعضی ملاحظات لازم است؛ البته امضای آقایان قاضوی و فقیهی و سایرین را داشته باشد؛ کوتاهی نشود.

(۱۰) به: محمد دارا امینی

۱۳۲۵/۴/۸

نامه‌ای را که به عنوان بنده نوشته بودید، عیناً برای آقای شمسایی فرستادم. جواب آن را که به بنده داده‌اند، ضمیمه می‌کنم و چنانچه به او نوشته بودم معتقدم خودتان در این کار وارد شوید و سفری به یزد بروید.

راجع به انتخابات این دوره بیشتر امیدم به شما و سایر جوانان حساس و هم‌ولایتی‌های باشرف است. خیلی متوجه باشید که حیثیت جندقی‌ها که به زحمت تحصیل شده، رایگان از کف نرود. برای ما ننگ است که مثلاً برای چند سیر شکر یا گله‌های کودکانه که از هم داریم، در جامعه ایران و دنیا خود را به سستی یا نفاق معرفی کنیم و چنان باشیم که دیگران خود را قیّم ما بدانند؛ البته این نکات دقیق را به سایر دوستان و هم‌ولایتی‌ها بگویید.

من امسال با زحماتی که دارد، برای حفظ نام و احترامی که شما جندقی‌ها یافته‌اید، ناچارم وارد مبارزه شوم. شما هم نباید مرا تنها بگذارید. همه باید پشتیبان همدیگر باشیم؛ این است راه تحصیل شرافت و

موفقیت... عجلتاً کاندید زیاد است. آقایان عامری و شریعت پناهی، دکتر سیدرضی خان عمید و دو نفر دیگر. هر چند هم زیادتر شود، به نفع ما خواهد بود؛ به هر حال موقع خیلی باریک است و باید همه مجهز و آماده باشیم.

شنیدم راجع به مهین دشت گفتگوهایی است؛ جریان آن را نمی دانم، ولی به طور کلی این قضایا باید خردمانی و در محل حل شود. پارسال هم که به خور آمدم، گفتم اگر حقیقتاً این مزرعه به آب خور لطمه می زند، کارش باید متوقف شود.

چرا قنات محکم و استواری مانند دهنزیر را خراب کنیم. من خود سهیم آنجا هستم، اما به هیچ وجه راضی نیستم قنات دهنزیر که عزیزتر از جان ماست، لطمه ببیند. خواهش دارم این جریان‌ها را برای بنده بنویسید.

(۱۱) به: دارا امینی

مرداد ۱۳۲۹

نامه جناب عالی ۱۳۲۹/۴/۴ رسید. از تأخیر عرض جواب شرمندهم، از پیغام به وسیله آقای رحمانی مقصود همان که حقوق عقب افتاده را نمی دهند. راجع به حجه مرحوم حاج منتخب البته دین و فرض است، ولی در نظر دارم خودم این توفیق را دریابم و البته هر وقت بخواهم نایی بگیرم، هیچ کس بهتر از حجت الاسلام آقای فاطمی نیست. در انضمام بیابانک به دامغان و سمنان، هر چند اقدام فرمایید بجاست. بنده را هم مأمور فرمان فرموده اند و حکم را صادر کردند، ولی قبول نکردم و تصور می کنم طهران بهتر باشد. مجله بیش از اینها غلط دارد. چون بنده در یزد بودم و آقایان تصحیح کردند و دقت نفرمودند و به آن... . شعر جناب عالی هم عجلتاً در پرونده مقالات بایگانی است تا بعد چه شود. دوستان را عرض سلام دارم.

(۱۲) بخشش نامه به مردم خور

[حدود سال ۱۳۴۰ش]

این جانب حبیب یغمائی، به منظور عمران و آبادی دهکده خور، کلیه اراضی سرآب کلاغو را که پدرم مرحوم حاج منتخب السادات آل داود به موجب آثار موجوده و تصدیق اهالی محترم خور در تصرف داشته و به اینجانب منتقل فرموده، به ترتیب زیر به نفع عموم، در اختیار عموم مردم خور می گذارم.

شش نفر از آقایان اهالی از این قرار: جناب حجه الاسلام آقای سید عبدالحمید فاطمی، جناب آقای ادیب آل داود برادر بزرگوار خودم، جناب آقای دارا امینی، جناب آقای حشمت غلامرضائی رئیس فرهنگ، جناب آقای بخشدار محل (هر که باشد)، جناب آقای اصغر یغمائی، جناب آقای میرزا ابوالقاسم موسوی و کالت و اختیار تمام دارند که:

- ۱- تمام اراضی را به قطعات بزرگ و کوچک تقسیم کنند با ذکر حدود.
- ۲- به موازات دو جوئی که مرحوم پدرم حفر کرده است، همچنان دو جوی به موازات یکدیگر در فاصله سی یا چهل متر حفر کنند که خیابان اصلی و عمده محسوب شود.

- ۳- در دو طرف خیابان اراضی مرغوب را به قطعات نسبتاً بزرگ تقسیم کنند و در نخستین وهله برای مدرسه و حمام و مسجد و میدان و بیمارستان و امثال این ساختمان‌ها که صرفاً ملی و عمومی است، قطعاتی مناسب در نظر بگیرند و در مرحله دوم برای ساختمان‌های دولتی از قبیل بخشداری، دارائی، فرهنگ، بانک ملی، شهرداری، بهداشتی، ژاندارمری، پست و تلگراف و غیره. و در سومین درجه اراضی دیگر را به قطعات مختلفه تقسیم کنند و به خواستاران و مشتریان بفروشند.
 - ۴- تمام وجوهی که از خرید اراضی به دست می‌آید، بی‌هیچ تصرف جمع‌آوری و در بانک انارک به ودیعت بسپارید که به تدریج به مصرف ساختمان‌های عمومی از قبیل مسجد، میدان و حمام برسد.
 - ۵- تمام قطعات مفروز و محدود باشد و شماره‌گذاری شده باشد و هر دسته از خانه‌ها یا کوچه‌های فرعی ده متری و ۶ متری از یکدیگر جدا شده باشد.
 - ۶- هیچ قطعه‌ای نباید رایگان به کسی داده شود، ولی تعیین بهای هر قطعه، به اختیار آقایان است.
 - ۷- هر یک از این آقایان در مقابل زحمتی که تعهد می‌کنند، می‌توانند برای بنای خانه‌ای برای خود، قطعه‌ای را به خود اختصاص دهند، در صورتی که از هزار متر متجاوز نباشد.
 - ۸- به ادارات دولتی مطلقاً زمین رایگان داده نخواهد شد، ولی قبلاً این آقایان می‌توانند به مسئولین ادارات اعلام فرمایند که هر مقدار زمین و در هر نقطه می‌خواهند، برای خود در نظر بگیرند و تعیین کنند.
 - ۹- و نیز از وجوه حاصله موظفانند که در حفر پیشکار قنات کلاغو اهتمام دقیق فرمایند تا به میزانی که آب کلاغو به مصرف شرب این ساختمان‌ها می‌رسد، افزوده شود و لطمه‌ای به زراعت اراضی وارد نشود.
 - ۱۰- میدان‌هایی که احداث می‌شود و درختانی که در دو طرف خیابان به ثمر می‌رسد و همچنین دکاکینی که ممکن است ایجاد شود، عموماً متعلق به شهرداری خور خواهد بود.
 - ۱۱- آقایان نام‌برده در بالا، وجداناً موظف‌اند که در اوایل لاقلاً هفته‌ای یک بار فراهم آیند و به نظر خود یا مهندسی‌نی که تعیین خواهند کرد، نقشه مربوطه را ترسیم کنند و به نفع مردم خور هر اقدامی که مقتضی می‌یابند، به عمل آورند.
- این طرح را تکمیل و پاکنویس کنید که امضاء و به تصدیق دادگستری برسانم و بازگردانم.

(۱۳) به: جواد آل داود^۱

[احتمالاً در سال ۱۳۴۰ ش نوشته شده است]

از وقتی رفته‌ای، کار مجله به کلی در هم و بر هم شده است.

نامه‌ای که برای جناب دکتر یوسفی نوشتم که یک نفر را معرفی کند، در پرونده است که دیده‌ای. آن جناب، آقای براتعلی اقطاعی را معرفی کرده‌اند و چون ایشان در اداره انتشارات دانشگاه کار می‌کنند، بهتر از جناب عالی می‌توانند به امور مجله رسیدگی کنند بنابراین خدمتشان می‌رسی و نامه ضمیمه را می‌رسانی و

۱. برادرزاده و مدیر داخلی مجله یغما در سال‌های ۱۳۳۵ ش به بعد.

ایشان را در کار مشترکین تا حدی که اطلاع داری، وارد می‌کنی و صورت مشترکین را که برایت فرستاده‌ام، به ایشان می‌دهی. و کمک هم که خواستند، می‌کنی. راجع به آقای برومند، عریضه‌ای خدمتشان عرض کرده‌ام که گرفتاری‌شان به حدی است که مشترکین نمی‌توانند رسیدگی کنند. بنابراین حساب مشترکین از خودشان جداست. مثل سابق به تعدادی مجله که می‌خواهند و کتاب‌هایی که می‌خواهند، برایشان فرستاده می‌شود و آخر سال به حساب رسیدگی می‌کنم. دوستی بنده و برومند، هیچ‌گاه از میان نمی‌رود که مردی است شریف و پاک. از بابت سال گذشته، صد تومان لطف کرده‌اند؛ حساب را برسد تا تسویه شود.

(۱۴) به: ادیب آل داود

۱۳۴۳/۶/۲۶

بنده از اروپا بازگشتم، همچنان رنجور و بیمار. نامه‌ای به آقای طغرا یغمائی عرض کرده‌ام در این که دو نفر از استادان دانشگاه لندن به خور می‌آیند که به تروند و بلوک بروند از راه کویر، و پذیرایی کند و چند شتر برایشان تهیه کند. این را اجمالاً به جناب‌عالی می‌نویسم و به خودش مفصلاً نوشته‌ام. خلاصه طوری کنید که این دو نفر بتوانند به کویر بروند و به سلامت بازگردند. روز دهم مهرماه می‌آیند، شاید اسماعیل هم با آنها بیاید...

(۱۵) به: کمال اجتماعی جندقی^۱

فروردین ۱۳۴۳

امیدوارم تندرست و خوب باشید و با جناب هوشنگ یغمائی، کارهای مجله را به خوبی بگردانید. تمام امیدواری‌هایم به شما دو نفر بزرگوار است و توقع دارم در غیاب بنده، بیش از پیش توجه فرمائید. کاغذ مجله را آقای نوری حواله می‌فرمایند. به آقای احمدآقا در چاپخانه باید سفارش کنید که بگیرد. مقالات هم حاضر است؛ اگر ایرج افشار آمده، همه‌گونه راهنمایی می‌کند، تنظیم و ترتیب مقالات را درست می‌کند. و اگر او نیامده، خودتان منظم کنید و زودتر از کار در بیاورید. مقاله عبدالجی حبیبی در اول باشد. روزهای یکشنبه به آقایان تلفن کنید که تشریف بیاورند و به چای و شیرینی پذیرایی کنید. وجوهی که از بابت سال گذشته واصل می‌شود، به حساب من است و از سال نو به حساب شما. حقوق خودتان و هوشنگ را دریافت دارید از بانک. به چاپخانه پولی ندهید تا بعد. و اگر بنده درین سفر مُردم، مبلغ دو هزار تومان پیش آقای اسداللهی است. و آقای مطیر او را می‌شناسد؛ به حساب چاپخانه منظور دارید. من حال فکر و دستور ندارم؛ هر چه لازم است، خودتان بکنید. من با خانم رفتیم به عراق به زیارت (عتبات مقدسه). خانم در ۱۲ فروردین به طهران برگشت و من از

۱. مدیر داخلی مجله یغما در سال ۱۳۴۳، شاعر و نویسنده.

عراق آمدم به کشور اردن هاشمی و امروز که ۱۵ فروردین است، در عمانم و می‌بایست فردا با طیاره، به جدّه برویم شبانه. حال خوب نیست؛ سخت بیمارم. در این مسافرت که جمعیت‌ها و هم‌سفرهای گوناگون با اختلافات عقیدتی هستند، به هیچ روی خوش نمی‌گذرد. از همه بدتر چشمم سخت خراب است، با این همه باز نمی‌گردم و می‌روم، ولی امیدی به زندگانی و بازگشت ندارم. تصور نمی‌کنم توفیق عریضه‌نگاری بیابم. اگر حیاتی بود، یک ماه دیگر خبری از بنده خواهد رسید. به همه دوستان و استادان عزیز و خویشاوندان از کوچک و بزرگ و دور و نزدیک، سلام برسانید و خبر از بنده که رسید، باز گوید. فرصت ندارم که به همه جدا جدا نامه‌نویسی کنم.

(۱۶) به: کمال اجتماعی جندقی

تیر ۱۳۴۳

شانزدهم تیرماه است؛ به سلامت رسیده‌ام به استانبول، هرچند به رنج و دشواری بسیار افتادیم. فردا که هفدهم است، ان‌شاءالله از استانبول می‌گذریم. بنده هرچه دربارهٔ مجله بنویسم، کم نوشته‌ام که توجه فرمایید. در زیر نظر حضرت [ایرج] افشار مرتباً منتشر شود. کاغذها را بگیری که از میان نرود که من رسید داده‌ام. اگر نامه‌ای به عنوان خانه فرستاده شود، قبلاً تلفن فرمائید به آنها و بعد بفرستید. اگر هم پول خواستند، از محل مجله بپردازید قبول است. نمی‌دانم اسی رفته است یا نه؟ خدمت جناب اخوی و دخترخاله و اقوام و همگان و ارباب و اصحاب یک‌شنبه عرض سلام دارم.

(۱۷) به: کمال اجتماعی

حدود سال ۱۳۴۳

امیدوارم سلامت و خوش باشید. از جناب عالی و آقای هوشنگ توقع دارم همه روز عصر مرتباً در دفتر حاضر باشید و توجه دقیق فرمائید، اعلان بگیریید و بهای آن را وصول فرمایید. بنده اکنون از پاریس این عریضه را عرض می‌کنم؛ بحمدالله تندرستی نسبی دارم، اما خوش نیستم. خدمت جناب اخوی و بستگان عرض سلام دارم. نامه‌ای راجع به آقای دکتر حریری بود در جزو احتجاجات چاپ شود، حتماً درین شماره. از اول سال جاری مجله را به این آدرس بفرستید، برای مدیر روزنامه کاوه:

8 Mahammad Assemi
Post Schliessfach 13
8 Munchen 41

عجالتاً عرضی نیست. به خانه گاهی تلفن فرمائید و اگر وجه خواستند، بدهید. خدمت جناب دکتر مهدوی [دامغانی] مخصوصاً سلام برسانید. یک نسخه /برزلف دکتر اسلامی را حتماً برای عاصمی بفرستید و یک جلد /ایران را.

(۱۸) به: کمال اجتماعی جندقی

تیر ۱۳۴۳

امروز که شنبه ۲۷ تیر است در پاریس هستیم. پس فردا به لندن می‌روم دومین مسافرت - برخلاف مسافرت به مکه - به قدری به من بد گذشته و می‌گذرد که می‌پرس. اخلاق مردم این سرزمین با اخلاق ما جور نیست، مگر اینکه سال‌ها کسی بماند و خو گیرد. تصور معالجاتی مفید هم بی‌موضوع است. همان دکترهای تهران انسان را بکشند بهتر از اینجاست. اگر به خودم می‌بود، از همین جا برمی‌گشتم و به لندن نمی‌رفتم.

همه دوستان و اقوام را یکی یکی عرض سلام برسانید. نمی‌دانم آقای ایرج افشار کار کتاب را تمام کرد یا نه؛ اصرار و اهتمام فرمائید که به پایان برسد. مجله را هم با پست هوایی سفارت لندن به وسیله آقای مسعود فرزاد برابم بفرستید. قبوض طهران را آماده فرمائید که حسین بگیرد. از گرفتن اعلان آقای هوشنگ غفلت نفرماید. منتظرم اولین نامه شما را در لندن به وسیله آقای فرزاد زیارت کنم. از اول سال برای آقای [دکتر محمد] مکرری مجله فرستاده شود.

M. Dr. Mokri 3, Rue Leon Blum
L'HAY-len-Rases (Seime)

(۱۹) به: کمال اجتماعی جندقی

صبح پنجشنبه ۸ مرداد ۱۳۴۳

امروز هم اکنون عازم بیمارستانم که بستری شوم. خدا می‌داند سرانجام چیست و چه عملی بکند و چند روز بمانم. از این سفر ناراضی‌ام. همان طهران در محضر خویشان و دوستان شخص بمیرد، بهتر از این غربت و بی‌کسی است. تقریباً یک ماه است که از طهران آمده‌ایم. در این مدت حتی یک نامه از شما نرسیده، در صورتی که قرار بر این بود بنده را بی‌خبر نگذارید. آدرس را هم که می‌دانید و نشانی سفارت ایران در لندن در دفتر پست است، فقط باید به وسیله آقای مسعود فرزاد یا آقای دکتر امامی باشد. نشانی مستقیم هم این است:

13 Kensington Court, Room 8
London W.8

یعنی در خانه شماره ۱۳ محله کنزنتون اطاق شماره ۸ لندن قسمت (بخش) ۸. از وضع مجله بنویسید. اگر چه امیدی نیست که نامه شما را بتوانم خواند. هوشنگ عزیز را سلام دارم و این پنج شماره را بفرستید برای بریتیش می‌یوزیم. مجله را هم قرار بود با پست هوایی بفرستید که نفرستادید.

قطعه آقای [مسعود] فرزاد را به همین ترتیب که نوشته است در یک صفحه چاپ کنید. خدمت دوستان، سلام بنده را عرض کنید. به آقای ایرج افشار بگوئید نشانی آقای دکتر اصغر مهدوی و نشانی آقای دکتر ریاحی را در آنکارا بفرستد. خدا حافظ همگی باشد.

به خانه تلفن کنید و سلامتی ما را اطلاع دهید. اگر هم پولی خواستند، بدهید که معطل نمانند. نصرت هم روز دوشنبه آینده به بیمارستان می‌رود. اما لازم نیست به مادرش بگوئید، همین قدر سلامت او را اطلاع دهید.

(۲۰) به: کمال اجتماعی جندقی

۱۵ مرداد ۱۳۴۳

این نامه را شب پنجشنبه ۱۵ مرداد نصف شده است که عرض می‌کنم. خوابم نمی‌برد و ناراحتم. مقاله را خودتان از نو پاک‌نویس کنید و بدهید برای درج به چاپخانه با حروف ۱۲، ان‌شاءالله مانعی در چاپ نخواهد بود.

بنده را در بیمارستان بی‌هوش کردند... با این حال به شکر، نمازها می‌خوانم که می‌گویند مرض کذائی نیست. خانم را هم دیروز بی‌هوش کردند. او هم خدا را شکر که سالم ماند. هنوز در بیمارستان است. به روزی ده لیره یعنی دویست و سی تومان. قرار است روز شنبه بیرون آید. برای ما دیگر پولی نمانده اگر بتوانیم خود را به وطن برسانیم به سلامت، نعمتی است. آیا روزی خواهد آمد که من در خدمت اخوی لم دهم و «امید» صفحه شطرنج را بیاورد؟ خدا داناست. لندن کجا و طهران کجا. هر وقت فکرش را می‌کنم، سرم گیج می‌رود.

خواهش دارم به مادر خانم تلفن کنید و سلامت حال نصرت و مسیح را به شرح بگوئید تا خیالش آسوده باشد. انتظار داشتم نامه و مجله با پست هوایی برسد. اصلاً شما از بنده فراموش کردید، در صورتی که گفته بودم به آدرس مسعود فرزند در سفارت ایران باشد و آدرس سفارت در دفتر ثبت است.

شما خیلی غفلت و بی‌لطفی کردید که مرا بی‌خبر گذاشتید. اگر طیب اجازه دهد، ان‌شاءالله ان‌شاءالله تا ده دوازده روز دیگر عازم می‌شویم و اگر ان‌شاءالله ان‌شاءالله توفیق باشد تا دهم شهریور می‌آئیم. حالا از کدام راه باشد نمی‌دانم. چیزی که هست مسافرت با طیاره ناگوار است، مگر اینکه خود را به ترکیه برسانیم و از ترکیه با هواپیما بیائیم. اگر این نامه زود به شما برسد تا ۲۷ مرداد می‌توان جوابش را گرفت. نشانی مستقیم این است:

M. H. Yaghma
13 Kensington Coyrt, Room 8
London W.8

خانه شماره سیزده در مجله کنتین کورت اطاق شماره ۸ منطقه ۸ (همان منطقه سفارت ایران).

(۲۱) گزارش سفر مکه و مدینه

به: ادیب آل داود

مرقومه محبت‌آمیز مبنی بر نصایح خیرخواهانه زیارت شد. چنان که در احادیث هم آمده، تشریف به بیت الله الحرام وقتی پذیرفته است که زائر از گناهان گذشته بازایستد و اگر از نو گناهکار شود، آن زیارت بی‌اثر

است. بنده خود متوجه این نکته بودم و یادآوری آن بزرگوار تذکارتی بود. دعا کنید که خداوند چنین توفیقی بخشد.

من خود از این مسافرت خیلی خیلی راضی و خشنودم هر چند خرجم زیاد شد، چون بسیاری از بلاد را دیدم: بیت‌المقدس، حبرون، بیت لحم، شام، بیروت، عمان، جدّه، مکه، مدینه، نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و نقاط دیگر، ولی هیچ جا معنویت و عظمت مکه و مدینه را نداشت. در خانه کعبه هنگام نماز، محشر کبری است، هیچ کس به فکر دیگری نیست. از چار طرف، همه ملت‌ها، روی به کعبه به عبادت مشغول‌اند. چه شکوه و چه عظمتی! باری خداوند تعالی دیگر بار نصیب فرماید، چون بنده سخت مشتاقم.

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می‌آید

من می‌توانستم جزو کاروان دولتی شوم، ولی چون از مرحوم ابوی نیابت می‌کردم، نخواستم و اصولاً نمی‌خواهم، زیرا این سفر باید بی‌آلایش باشد. به مدینه که رسیدم گفتند مجتهدین، چون ممکن است خودت هم مستطیع باشی، مصلحت این است که اینجا یعنی از مدینه برای پدرت نایب بگیری؛ از ایران به نیابت پدر تا اینجا آمدی، از اینجا نایب بگیر، و بنده چنین کردم، یکی از سادات محترم را انتخاب کردم. مردی است بسیار خوب و در بازار مدینه مغازه مختصری دارد. او نیابت مرحوم ابوی آمد. در حدود نهصد تومان گرفت قسمتی از پول او را در منی پس از انجام عمل حج او پرداختم. هم دین خود را ادا کردم و هم خودم حج گزاردم.

بنده وقتی برگشتم، هفت کیلو لاغر شده بودم؛ هنوز هم ناتوانم، زیرا بنده در بین مسافرت غذای درست و حسابی نخوردم، به نان خشک و میوه‌های مختصر قناعت کردم، با اینکه مخارج خوراک را از من و از همه قبلاً گرفته بودند. یازده روز در مدینه بودم، شهرکی است که به خور بی‌شاهت نیست. به نیت شما مکرر طواف کردم نماز که همه جا و در هر موقع و در هر محل.

سفیر کبیر ایران در جدّه و در عراق هر دو شاگردان قدیم بنده بودند و انصافاً محبت کردند. امیرالحاج هم سخت در جستجویم بوده است و خوب شد که نیافتند، زیرا مایل نبودم با دولتی‌ها ملاقات کنم.

اگر خداوند توفیق بخشد، سال دیگر هم خواهم رفت. ان شاءالله در صدد باشید حجّه‌ای بگیرید. شاید خودم در طهران بتوانم این کار را بکنم و کسی را پیدا کنم که تا عمر هست و مجال هست زیارتی بکنید. حتماً و ضمناً درصدد باشید. بنده هم غفلت نخواهم کرد و اگر... نیابتی به شما بدهد از همه بهتر است باید او را ببینم.

خلاصه درصدد باشید، چون بنده سخت میل دارم و شائقم که در این سفر مقدس در ملازمت شما باشیم (اسم شخص را سیاه کردم که از زبانتان بیرون نیاید و دیگران به خیال افتند) - حالا راه و رسم را هم تا حدی فرا گرفته‌ام. اگر دوستان دولتی سر کار بودند و با کاروان دولتی هم بروید و توانستم این خدمت را بکنم در درجه دوم آن هم خوب است.

خیلی پرگفتم، ببخشید.

در مورد عرب‌آباد، به نظر بنده هرچه زودتر تماش کنید. وضع خرده مالکین بسیار بد است و بدتر هم

خواهد شد. هرچند... با ماها بد است، ولی این نکته را به او بفهمانید که با مردم در نیفتد. در این قضیه آقای لنگری خیلی کومک کرد و ساغر و دیگران، من پیرم و راه نمی توانم رفت. دیگر در این گونه قضایا مطلقاً دخالت نمی کنم. اما این یک بار لازم بود چون جلوگیری ها شد.

(۲۲) گزارش سفر حج

به: دکتر نصرت تجربه کار^۱

ش ۱۳۴۳

تشریفات و دستوره‌های اعمال حج به اجمال ازین قرار است؛ برایت می نویسم که خودم هم فراموش نکنم.

روز هفتم ذی حجه در مکه در حال احرام خانه خدا را طواف کردم، هفت دور با دو رکعت نماز طواف و بعد هفت دوره از صفا به مروه رفتیم (فاصله دو کوه در قدیم). بعد طواف نساء را به جای آوردم با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم. روز هشتم در حال احرام به عرفات رفتیم (بیابانی است ریگزار و وسیع). شب را در عرفات ماندیم. روز نهم از عرفات به مشعرالحرام آمدیم (بیابانی است وسیع). روز دهم صبح به منی آمدیم (بیابانی است و شهری کوچک) و در اینجا سه عمل به جای آورده شد: رمی جمرة عقبی، قربانی گوسفند و تراشیدن سر. شب را در منی ماندیم، صبح از سر نو سه جمرة را رمی کردیم؛ یعنی سه ستون سنگی است که به آنها باید به هر یک هفت سنگ انداخت. شب را باز در منی ماندیم و صبح روز دوازدهم، برای بار سوم رمی جمرة کردیم؛ یعنی به هر ستون سنگ افکندیم، و در مسجد خیف نماز گزاردیم. عصر دوازدهم به مکه بازگشتیم. طواف و نماز حج تمتع و سعی میان صفا و مروه دیگر بار شد، طواف نساء و دو رکعت نماز آن نیز به جای آورده شد در همان شب هنگام، یعنی شب ۱۳.

تمام این اعمال واجب بود. امروز که روز سیزدهم ذی حجه است، کار حج تمام شده است. حالا مقبول باشد یا نباشد نمی دانم. دشواری‌ها و زحمت‌ها و بیابان گردی‌ها و بی آبی و صدمات آن در میان گروهی سیاه و سفید از تمام دنیا که بیش از یک میلیون است، گفتنی نیست و حال یک نفر پیرمرد علیل و مریض در این انبوه جمعیت معلوم است. چند بار گم شدم و به گرمزدگی دچار شدم، و باری به هر جهت گذشت به حمدالله تعالی.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان، غم مخور

حالا در مکه به انتظاریم که دستور حرکت از طرف حکومت صادر شود. شاید دو روز دیگر وسیله حرکت فراهم آید و از همان راه که آمده‌ام بازگردم. در راه گفتند که چون ممکن است خودت مستطیع باشی، نیابت از پدرت درست نیست. به راهنمایی مجتهد یک نفر نایب برای حج مرحوم پدرم گرفتم به مبلغ هشتصد تومان؛ به این جهت پولم کم آمده. اگر پول می داشتیم از راه ترکیه بازمی گشتم. حالا این حرف‌ها

۱. همسر.

زیاد است چون ترس از هواپیما همچنان هست. همین قدر بدانید تا امروز که ۱۳ ذی حجه است، زنده‌ام و نیمه سلامت، درین دو سه روز اخیر حالم بدتر شده.

خواهش دارم برو خدمت آقای دکتر مهدوی دامغانی که به مستأجر خانه آب سردار تلفن کند: اولاً مال‌الاجاره گذشته را بپردازد و ثانیاً خانه را تخلیه کند؛ چون با وضعیتی که او می‌خواهد، تعمیر ممکن نیست. این مطلب را به آقای دکتر مهدوی تلفن کن خودت به خانه بروی و همین نامه را نشان دهی درست است. حرف همین است، مال‌الاجاره تا آخر مدت بپردازد خانه را خالی کند. کلیدش را بگیر تا تکلیف معلوم شود. به آقای کمال اجتماعی به دفتر مجله تلفن کن. و همچنین به آقای [ایرج] افشار و به افشار بگو که امید من در اداره امور مجله فقط به اوست. به سایر دوستان هم که احوال‌پرسی می‌کنند، سلامت مرا ابلاغ کن که فرصت عریضه‌نویسی ندارم. اگر خداوند مقدر فرماید، روز بیستم ذی حجه به شما خیلی نزدیک می‌شوم... مسیح و مریم را می‌بوسم و سخت دلتنگشان شده‌ام. دست مبارکت را از مکه می‌بوسم و تصدق شما.

(۲۳) به: جواد آل داود

۱۳۴۴/۵/۲۱

شرمندم که نامهٔ چهل روز پیش شما را تاکنون بی‌جواب گذشته‌ام؛ چه کنم گرفتارم و در رنج و بیماری. متأسفم که در محفل شادمانی و سرور شما توفیق حضور نیافتیم، اما همه فرزندان و اقوام بودند و به قدر کفایت زحمت دادند.

از خداوند تعالی مسئلت دارم که این ازدواج فرخنده و مبارک و نیکو عاقبت باشد. به بُردباری و سلامت فکر و اخلاص شما اطمینان قطعی دارم. امیدوارم عروس ما هم ازین فضایل بهرهٔ تمام داشته باشد تا زندگانی آن قرین سعادت و آرامش دائمی باشد. سرّ سعادت زندگانی زناشویی در یک کلمه است: گذشت. باید به معانی بسیار این کلمه هر دوتان توجه داشته باید که مشتمل است بر: فداکاری، اخلاق، ایثار، وفا، راستی و یکدلی....

در طهران جز انتشار خیر مرض، خبری نیست. مردم دم بیمارستان‌ها برای تلقیح صف‌های طولانی بسته‌اند، ما هم همین دو سه روز برای تلقیح خواهیم رفت.

(۲۴) به: ادیب آل داود

۱۳۴۴/۱۰/۱

چشم بنده هر دو، در شرف نابینایی است. همه دکترها می‌گویند روز به روز تاریک‌تر می‌شود تا وقتی که موقع عمل آن برسد. چند تن از دوستان چون آقای راشد واعظ و مشکوة استاد دانشگاه و دیگران که عمل کرده‌اند، یک چشم خود را از دست داده‌اند و شکیبا هم‌درس قدیم، هر دو چشم را. اکنون دیگر نوشتن برای من دشوار است. رشتهٔ زندگی‌ام به کلی گسیخته شده و بالاخره دنیاست و آخر

گزیده نامه‌های حبیب یغمائی / سیدعلی آل داود

عمر و باید این‌گونه مصیبت‌ها پیش بیاید تسلیماً لامره، ممکن است در ظرف همین یکی دو ماه به اروپا بروم برای معالجه. شاید شما را دیگر نتوانم دیدن.

(۲۵) به: جواد آل داود

امیدوارم تندرست باشید و با خانم بجوشید و خوش باشید و عرض سلام مرا خدمت خانم و عمه‌ها و بستگان دیگر و جناب حاجی خندان برسانید.
بنده چشمم آب آورده و نمی‌بیند و بیماری‌های کلیوی و ریوی هم هست. به همان حضرت رضا سوگند که میل دارم مانند پدرت زود و خوب بمیرم و سکرات مرگ بیش از نیم ساعت نباشد. شما هم دعا کنید. قبض اعلان را بدهید خدمت جناب آشتیانی،^۱ استاد دانشگاه معقول و منقول. اگر وجهی دادند چه بهتر. چهار برگ رسید مشترکین که معرفی فرموده‌اید، جوف همین نامه تقدیم است.

(۲۶) به: ابوالقاسم طغرایغمائی^۲

۱۳۴۷/۹/۲۳

مرقومه نصیحت‌آمیز آن جناب رسید. فرمایش نبی اکرم است که آن که دنبال تموّل زن برود، محروم در دو جهان است «خسر الدنیا و الآخرة». من در این آخر عمر باید صد دینار صد دینار گدائی کنم و یک جا بپردازم.

گذشتم ایا سرور نیک رأی ازین داوری تا به دیگر سرای فرزند زیاد به دنیا آوردن، افتخاری نیست. سگ هم در یک بار چندین توله می‌آورد. اصل تربیت است که ذات نیافته است. خدا از گناه مرحوم حاج منتخب در نخستین وهله و از گناه مرحوم ادیب در دومین مرحله بگذرد. بعد از مرگ بنده که به همین زودی هاست، معلوم می‌شود کی زیان بُرد.

در باب آب دریاشو و زمین سنگریزه، تنها علاقه بنده در خور است و نمی‌دانم چه بایدش کرد. دریغم می‌آید که بفروشم و به کلی قطع علاقه کنم. عجالاً جناب‌عالی این هر دو را به سید میرزا شاهچراغی به اجاره بدهید که مواظبت کند. اجاره خط آن را هم بفرستید. بنده نظری به مال الاجاره آن ندارم. بخورد حلالش باشد، اما توجه و مواظبت کند.

راجع به خرید «هیزر» می‌دانم کاری و هوسی است احمقانه؛ اگر معامله انجام می‌گیرد با همین آب و زمین تاخت بزنید. به آقای کربلایی اسماعیل مقیمی - دام اقباله - هم عرض کرده‌ام؛ باز هم نظری به درآمد هیزر ندارم، فروشنده می‌تواند به طور امانت صاحبی کند و عوایدی اگر دارد ببرد یا به قیمت عادلانه بپای آن

۱. استاد جلال الدین آشتیانی، استاد برجسته فلسفه در دانشگاه مشهد .

۲. شاعر و نویسنده خوری (۱۳۰۲-۱۳۸۰ش).

را نقد بگیرد. به هر حال زودتر این کار را بکنید: یا هان یا نه که زودتر اطلاع یابم. عرض بسیار لازم دیگر این که با جناب کربلایی اسماعیل هرچه کتاب و اثاثیه دارم از فرش و جامه و غیره، تحویل بگیرید و صورت بردارید و در خانه‌ای کوچک و محقر که اجاره خواهید فرمود، بگذارید که آماده باشد. چون خیال دارم سفری به ولایت بیایم و دوست ندارم در منزل شما یا دیگری پلاس شوم. این استدعایی است بسیار لازم و خواهش دارم بی‌تأمل و بی‌توانی این لطف را بفرمائید یعنی در ظرف همین دو هفته، اجاره‌خانه از ماهی بیست سی تومان بیش نباشد. محقر باشد، نزدیک خانه خودتان یا آقای مقیمی باشد مثلاً لرد عباسعلی در حدود منزل شایگان و آن طرف‌ها یا محلی دیگر که به مصلحت باشد. این نامه را به جناب مقیمی ارائه دهید که بنده حال و حوصله مکرر نوشتن ندارم. توقع دارم این کار در همین دو هفته انجام یابد. اگر لازم می‌دانید به بخشدار هم اطلاع داده شود، بفرمائید. راجع به خیابان نفهمیدم چه می‌شود. از زمین بنده چقدر باقی می‌ماند و کدام قسمت، شرحی به استاندار اصفهان نوشته‌ام و نقشه خیابان را خواسته‌ام و همچنین به وزیر کشور. اما شما تحقیق فرمائید، آسان‌تر و بهتر است.

بنده سخت گرفتار بیماری قلبی‌ام و هر دقیقه به انتظار مرگ، که عمرم از هفتاد گذشته دلم می‌خواهد و انتظار دارد از دوستان که مستدعیات بنده را خیلی زود انجام دهند.

- ۱- ترتیب نگاهبانی آب دریاشو و سنگریزه؛
- ۲- خرید هیز؛
- ۳- استجاره خانه و نقل اثاثیه‌ام بدانجا و
- ۴- نقشه خیابان.

(۲۷) به: مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر

اول آذر ۱۳۴۹

پیشنهادی که معروض می‌افتد، فقط و فقط از نظر شناسایی و اعتبار فرهنگ و هنر ولایت وسیع خور و بیابانک است که مولد و مدفن یغما جندقی شاعر معروف قرن سیزدهم و زادگاه این بنده حبیب یغمائی است و هیچ‌گونه غرض شخصی و خویشاوندی نیست. ابوالقاسم یغمائی مردی است امین و نویسنده و شاعر و بسیار خوش خط و علاقمند به فرهنگ. سال‌ها در آن ولایت سمت ریاست آموزش و پرورش را داشته و اکنون هم در خدمت دبیری است. وزارت فرهنگ و هنر را در آن ولایت وسیع، نماینده‌ای می‌باید و هیچ کس سزاوارتر و مناسب‌تر از او نیست. مستدعی است این لطف را بفرمائید و انتقالش را بخواهید و به سرپرستی فرهنگ و هنر آن ناحیه بگمارید و اطمینان داشته باشید که در این انتقال باز وزارت فرهنگ و هنر سودها خواهد برد.

وظایفی را که باید متعهد شود، البته به وی گوشزد خواهید فرمود. آنچه به نظر فدوی می‌رسد:

- ۱- تهیه و یادداشت لغات و اصطلاحات اصیل محلی برای فرهنگستان (چون زبان مردم آن ولایت

فارسی پهلوی دست ناخورده است؛

۲- سرپرستی کتابخانه عمومی (مشارالیه اکنون از امناء کتابخانه است و فهرست کتاب‌ها به خط زیبای اوست و همچنین دفتر کتابخانه)؛

۳- جمع‌آوری و تنظیم اوراق و اشعار تعزیه‌های گوناگون که در نوع خود بی‌نظیر است؛

۴- تنظیم فهرست آثار باستانی آن ولایت و افسانه‌هایی که در هر موضوع در افواه است. (از قبیل داستان ایرج و مهرج و زندان اسکندر و جز اینها)؛

۵- فراهم آوردن ترانه‌های محلی و امثال آن.

بدیهی است با تعلیماتی که به مشارالیه خواهند داد، ارزش خدمات وی اندک اندک آشکارا خواهد شد.

(۲۸) نامه گروهی از مردم خور به وزیر فرهنگ و هنر

حدود ۱۳۵۰

آقای حبیب یغمائی، کارمند سابق وزارت فرهنگ و مدیر مجله ادبی یغما، معروف‌تر از آن است که محتاج به معرفی باشد. آن جناب از چند سال پیش محلی بسیار مناسب در قریه خور که مرکز این بخش است خریداری کرده که ساختمان کتابخانه‌ای باشد و کتاب‌های ارجمندی را که در مدت عمر فراهم آورده به کتابخانه اختصاص داده است. یک چهارم این کتاب‌ها به خور انتقال یافته و بقیه در طهران است که پس از ساختمان به خور انتقال خواهد یافت.

مشارالیه برای ساختن بنای کتابخانه در حدود هشت هزار تومان خرج کرده که چون وجهی قابل نبوده و به تدریج هم پرداخت شده، در ساختمان مؤثر نیفتاده است.

ایجاد کتابخانه در این ولایت از هر مؤسسه فرهنگی لازم‌تر است، زیرا وسایل تفریحات زبان بخشی از قبیل سینما و تلویزیون و امثال آنها وجود ندارد و به نظر می‌آید تأسیس کتابخانه از تأسیس یک دبستان بیشتر مفید افتد.

به نظر می‌آید در نخستین وهله ساختمان محل از واجبات است و استدعا دارد برای این منظور لااقل امسال سی هزار تومان در بودجه منظور دارند. شخص آقای حبیب یغمائی هم گویا تعهد خواهد کرد که تا حدود ده هزار تومان مدد رساند. امید است با توجهات خاص مقام وزارت، این مؤسسه آبرومند به پایان رسد.

(۲۹) به: طغرا یغمائی

۵۰/۵/۱۷

نامه اخیر با شعر ابر و آفتاب که بسیار زیبا بود، رسید. خیال نمی‌کنم حکمت بتواند این‌گونه شعر بسازد و باید از خودت باشد به هر حال خوب است و ان‌شاءالله چاپ می‌شود.
پدرانه او را نصیحت می‌کنم که پیرامون شعر و شاعری نگردد.

زین فن مطلب بلند نامی حاشا
کان ختم شده است بر جناب یغما

رباعی از او در این شماره مرداد چاپ شد. می‌ترسم گولم بزنی که می‌گویی فهرست کتابخانه را می‌نویسید. اگر چنین باشد، باید تا حال پالان خر دجال تمام شده باشد. خیلی بجاست اتمام فهرست که باید چاپ کنم زودتر بفرستید. در ستون اهدا کننده دقت بسیار شود که نام کسی از قلم نیفتد و مردم کتاب می‌دهند نامشان زنده باشد و در افواه. حتماً دقت فرمایند هر کس یک جلد کتاب هم می‌دهد اسمش باشد. زودتر هم فهرست تکمیلی را بفرستید.

آقای یوسف هنری نوشته بود که مخزن کتابخانه هم ساخته می‌شود. زودتر این کار را بکنید و برق را هم ببرید. خلاصه بنده برای آبادی ولایت کار می‌کنم، شمایان هم مدد برسائید. اگر شیبانی به مسافرت می‌رود، نگاهبان کتابخانه کی خواهد بود؟ اگر شما هستید، باید مسئولیت با خودتان باشد؛ کتاب‌ها نفله نشود. بنده درباره تقاعد مرحوم دائی به شما قولی نداده بودم. آقای داودی در مسافرت است وقتی آمد یادآور شوید. نامه را به آقای ثقفی فرستادم؛ او آماده‌تر است. خودتان هم شرحی به آقای ثقفی بنویسید مؤثر است. به بنده هم یادآوری فرمائید.

(۳۰) به: طغرا یغمائی

۵۲/۶/۱۷

۱- در طهران مذاکره شد که... نامی را با پسرش به طهران بفرستید چه شد؟ اگر نمی‌آید فکری دیگر بکنم.

۲- کتاب مرحوم حاج منتخب را درباره نایب حسین کاشی بدهید به آدمی امین بیاورد.

۳- قرار بود نامه مرحوم حاج محمدکریم خان کرمانی را به مرحوم صفائی بدهید که گراور کنم، چه شد؟

۴- نامه‌ای به آقای هنری عرض کرده‌ام. اهتمام فرمائید زودتر به مقصد ارسال شود.

(۳۱) به: طغرا یغمائی

۵۲/۷/۱۷

سنگ قبری برای مرحوم یغما به خرج انجمن آثار ملی تهیه شده. آقای امینی متصدی این کار است. عبارت روی قبر را تهیه کرده‌ام، اما چون سال فوت یغما را نمی‌دانم، از نو بنویسید با عبارتی خوب، چون هنوز نقر نشده. مخارج آن را انجمن آثار ملی می‌دهد و بنده تاکنون به دو بار سه هزار تومان داده‌ام. شما توجه فرمائید که دیناری در نصب سنگ و تعمیر کم و زیاد نشود و صرفه‌جویی دقیق شود که موجب بدنامی بنده که به خاطر من این کار می‌شود، نگردد. با آقای امینی در تنظیم عبارت مشورت شود. غفلت روا نیست. از امینی باید ممنون بود که دوندگی کرده و خواهد کرد.

به خیال افتادم که سنگ مختصری هم برای قبر پدرم و مادرم بنویسم و بفرستم؛ البته و البته به خرج

خودم. این عبارت را تصحیح و تکمیل فرمایید و در صورت لزوم تعویض و کم و زیاد. مدفن مادرم فاطمه (متوفی در.....) و پدرم حاج میرزا اسدالله [منتخب السادات] آل داود (متوفی در.....) که هر دو در این قبر کنار یکدیگر خفته‌اند تا رستاخیز. حبیب یغمائی. سنگ قبر کوچک خواهد بود.

قبرها را باید کوتاه کنید که از نیم متر بیش ارتفاع نداشته باشد. اطراف قبر پدرم با سنگ‌های پشته خواهد بود و سنگ وحشی. اطراف قبر یغما با سنگ زمردی. حساب‌ها مخلوط نشود. اجرت معمار و غیره جداگانه باشد. هیچ راضی نیستیم که در هم شود. نامه‌ها را جواب فوری بدهید.

(۳۲) به: عبدالکریم حکمت یغمائی

۱۳۵۴/۵/۱۶

در این موقع که توفیق زیارت خانه خدا را درمی‌یابید و به پای بوسی پیغامبر اسلام محمدبن عبدالله - صلی‌الله علیه و آله و سلم - و خلفای راشدین می‌روید، خواهشمند است در احوال و اوضاع آن سامان و حج‌گزاران و مطالب دیگر، گزارشی برای مجله یغما تنظیم فرمائید. به عبارت دیگر سمت خبرنگاری دارید و مجله یغما در مواقع لازمه از شما همه گونه حمایت می‌کند. هزینه تلگراف و نامه بر عهده مجله است.

(۳۳) به: طغرا یغمائی

۵۶/۳/۷

امیدوارم تندرست و بی‌نا و گویا و توانا باشید و آن به آن نیروهای شگرف و شگفت فزونی یابد و از آن همه بهره یابید.

در نظر دارم شرح احوالی از اسماعیل هنر اول تنظیم کنم و این مهم، جز با راهنمایی و مساعدت سرکار انجام‌پذیر نیست و ناتمام و ابتر می‌ماند. استدعا دارم هرچه در این موضوع می‌دانید و بسیار هم می‌دانید، برای بنده بفرستید و شتاب هم ورزید. قسمتی از اشعار او را که به خط مرحوم هنر سوم بود داشتیم، اما گم کرده‌ام و نمی‌یابم؛ از آن جمله بود قصیده‌ای به ردیف گوهر و بعضی قصاید دیگر که متأسفانه نمی‌یابم. استدعای مکرر دارم که معلومات و اطلاعات خود را با مقاله‌ای که مرحوم افسر در این باره نوشته همه را بفرستید و ممنونم فرمائید.

(۳۴) به: سیدحسین موسوی^۱

دیروز به اجمال عریضه‌ای تقدیم داشتیم و امیدوارم رسیدش را بدهید که مطمئن باشم رسیده است. درباره سلام‌آباد هر نظری که بدهم، فضولی است خودتان می‌دانید. تکمیل دیوار عجلتاً لازم نبود کارهای

۱. از فرهنگیان خور و سرپرست اداره تربیت بدنی.

مهم‌تر بود: اول از همه کار قنات است؛ تا آب نباشد همه اقدام‌ها بی‌فایده است. بفرمائید «پارسا» همان دوم را بسنجد اگر آب افزونی می‌یابد کار کند؛ اگر نه از کناره دوم برود به طرف جنوب. با وجود شما و جناب وهاب حرف من حسابی نیست. نمی‌دانم به طرف جنوب برویم مؤثر خواهد بود یا نه. به هر حال چاه گمانه از آن سوی زیانی چندان ندارد این کار را بکنید. گفتند در مادر چاه آب انباشته است و ماری سکونت دارد. دوم چه کردند آب را رها کردند و مار را دواندند یا نه؟ بنده به چاه عمیق عقیده ندارم؛ محمد فیروزی هم با بنده موافق است. قنات را خشک می‌کند و همین یک ذره آب را هم از میان می‌برد. قنات خوب است باید این روش قدما را از دست نهد.

هرچه در جستجوی آب خرج کنید و رنج برید کم است. آب سلام‌آباد سطحی است؛ در سطح زمین از هر گوشه باید چاه کند شاید در این میانه یکی کارگر شود. بعد از قنات به نظر بنده ساختمان قهوه‌خانه است. مطابق نقشه «صدرا» در کناره باغ بالا هم اگر وقت دارید، عجلتاً بفرمائید دیوار آن را با سنگ برآورند در حدود یک متر یا بیشتر هم که موقتاً آغلی باشد برای گوسفندان و بعدها عمارت شود: پیمان کارهایی که در نظر گرفته‌اید خوب است، ولی خیلی لازم نیست که وقت صرف شود، مطابق قرارداد بنده ماهی دو بیست تومان به محمد فیروزی باید بدهم. گویا یک ماه آن را داده‌ام. به وسیله بانک حسابش را برسید که طلبکار نماند. خدمت جناب وهاب عرض امتنان بنده را بگوئید. دست از دامنش برندارید تا آنچه می‌خواهد و می‌خواهید انجام دهد. صورت ریز حساب لازم نیست همین قدر اطلاع دهید که تا به حال چقدر خرج کرده‌اید و چقدر تقدیم داشته‌ام و چقدر موجودی دارید و چقدر لازم دارید. از این همه زحمت که می‌دهم، شرمندهام. دوستان را مخصوصاً همکاران را هم سلام خاص دارم و راضی نیستم در این کار باشید. جناب رضازاده عاقل‌تر از ماست که به چنین کار دست نمی‌بازد.

(۳۵) به: طغرا یغمائی

۱۹ مهر ۱۳۵۸

طغرای عزیز را به قربانم	بنوشتن نامه را ز کرمانم
نقدها را بود آیا که عیاری گیرند	تا همه ناسرگان راه فراری گیرند
این چه دشتی است که این سخت‌دلان صیادان	دست و پا بسته ز هر سوی شکاری گیرند
خرسواران خر اندیشه به ره و اماندند	باید اکنون مدد از اسب‌سواری گیرند
مصلحت دید من آن است که یاران همه کار	بگذارند و خم طره یاری گیرند
نخل هستی دهد آنگاه بری از در عیش	که شب و روز به بر طرفه‌نگاری گیرند

خانه محقری در کرمان دارم که قیمتش را مقروضم. تنها هستم و غریب. اگر همت کنی و چند وقتی بیایی، هم به فراغت دیدن می‌کنیم و هم تریاک می‌کشیم و هم روزه می‌خوریم و هم گاهی نماز می‌خوانیم.

به خیال افتادهم که دیوان اسماعیل هنر را در اینجا تصحیح و چاپ کنم. نسخه‌ای در کتابخانه مجلس هست، اما بسیار ناقص است. من داستان رباعی مانند او را به خط هنر داشتیم، اما گم کرده‌ام. آن رباعیات را و هرچه از آثار آن مرحوم را در دسترس داری برابم بنویس و بفرست. اگر حوصله داری، نسخه را بفرستم که به خط زیبای خودت بنویس که گراور شود و بهتر از حروف سربی است. این است درخواست بنده و به آقای امینی عرضه دار طلب مرا به کرمان بفرستد که بسیار معظلم.

به جناب سیدحسین تربیت بدنی عرض ارادت بنده را ابلاغ فرمای و بگویند آغل سلام آباد را شروع کند و بسازد. اگر عمری باشد، بعد از ماه مبارک از کرمان به خور خواهیم آمد.

کرمان: خیابان سلمان فارسی - درِ اول از سمت راست.

(۳۶) به: محمد ذوعلم، سرپرست فرهنگ و هنر اصفهان

۲۸ رمضان [سال ۱۳۵۹ ش]

در عرض پاسخ‌نامه ۳۱۷۸/۶ تأخیر شد که فدوی در سفر بودم.

۱- انتقال کتابخانه برخلاف وجدان و خرد و شرع است که «فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَاسَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ». و تصور نمی‌توان کرد جناب‌عالی که شخصی مسلمان و متدین هستید، چونین (اثمی) را بر گردن بگیرید. در همه جای دنیا کتابخانه جایی دارد و مسجد جایی، آن جایگاه شناخت خداست و آن محل عبادت خدا، بنده حاج سید حبیب‌الله موسوی خوری که مؤسس و واقف کتابخانه خور هستیم، به این انتقال راضی نیستیم که نیستیم.

و اینکه به فریب و زرق به جناب‌عالی وانمود کرده‌اند که محل کتابخانه دور است، اگر کسی کتاب‌خوان باشد به چین هم می‌رود «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ». و در این عصر هم برای مطالعه کتابی به اروپا و هند می‌روند، چنان که در قرون اولیه اسلام، همه مسلمانان فقیه از طخارستان به اندلس می‌رفتند. این بهانه‌ها از نادانان و افسانه‌باغان است و جناب‌عالی که اهل شریعت و ادب هستید نباید بپذیرید.

۲- وامق و عذرای عنصری را یکی از استادان فرمود که مهربانانه کتابخانه را هم داشته. اکنون که جناب‌عالی می‌فرمایید کتاب را شخصاً دیده‌اید، البته او اشتباه کرده.

۳- کتابی که بنده به امانت از کتابخانه گرفته‌ام، خمساً نظامی خطی قدیم است که برای تصحیح با مرحوم فروغی لازم می‌نمود؛ اما اکنون که کتابخانه بلایه مانند است نمی‌دهم، مگر اینکه شخص جناب‌عالی رسیدی بدهید و مسئول شناخته شوید. چون این نسخه در حدود سه چهار هزار تومان ارزش دارد و بیم دارم به جایی برود که شاهنامه چاپ برلین رفته. تعجب می‌کنم که از همه نسخه‌های خطی و چاپی گران‌بها به این نسخه توجه فرموده‌اند:

تو کار زمین را بپرداختی
که ناگاه بر آسمان تاختی

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۱.

۴- کتابدار آنجا به نسل و نژاد خوری است که مؤسسهٔ بدان عظمت را بدین جا کشاند. او حق ناشناس و خیانت‌پیشه است. با من که با هزار گونه خواهش او را به کار گماشتم، چنین می‌کند؛ با شما هم همان خواهد کرد. ضمناً امین بی‌فایده است؛ کتاب‌خانه را به متعهدی امین و ادب‌شناس بسپارید که نیکنمایی آن جناب جاودان بماند. آقای رئیس آموزش محل هم چنین فرموده است. هر گاه از محل کتابخانه استفاده نمی‌شود، امر فرمائید... .

(۳۷) به: مدیر و سرپرست کتابخانه وزیری یزد

۱۲ خرداد ۱۳۶۰

شما را به امام هشتم سوگند می‌دهم که به عرایض من که با دل خونین و چشم گریان معروض می‌افتد، توجه فرمائید. مسموع افتاد که به دستور جناب محمّد ذوعلم، سرپرست فرهنگ اصفهان، بازرسانی برای کتابخانهٔ خور اعزام شده‌اند و نماینده کتابخانه وزیری هم با آنهاست. ان شاءالله چنین است و بدین مژده گر جان فشانم رواست.

کتابخانهٔ بنده در خور بیش از هفت هزار جلد مطابق فهرست، کتاب قیمتی و بهادار داشته که امروزه بیش از یک میلیون تومان قیمت دارد. این کتابخانه عظیم را که به مدت و زحمت تأسیس یافته بود، کتابدار... مضمحل و نابود ساخت که هر ذرات آن افتاده جایی.

در زمان حیات مرحوم وزیری، چنان که پرونده امر گواه است، مقرر بود از توابع کتابخانه وزیری یزد و از موقوفات حضرت رضا - علیه آلاف و التجه و الثنا - به شمار آید و توفیق رفیق نشد. اکنون که توفیق رفیق افتاده و این امر خیر می‌باید به امر جناب ذوعلم و به همت جناب عالی انجام‌پذیر شود، استدعا و توقع دارد که از دو راه، یکی را به نظر خودتان انتخاب فرمائید:

۱- یا کتاب‌ها را مطابق فهرست که در کتابخانه بوده است، جزء و کلاً از نقیر و قطمیر، هرچه هست به کتابخانهٔ وزیری یزد انتقال دهید، به طوری که یک جلد هم در محل نماند و به این ترتیب راضی‌ترم. هزینهٔ انتقال هم به عهده خودم هست.

۲- یا کتابخانه را از مسجد به محل خودش ببرند و کتاب‌ها را مطابق فهرست به جای خود بگذارند تا به دقت معلوم شود چه کتاب‌هایی را دزدیده‌اند یا فروخته‌اند. باغچه و نهال‌ها و حوض کتابخانه را مشروب سازند تا تباه نشود. و اولین شرط این است که یک نفر کتابدار امین و بصیر و دقیق و معارف دوست، به جای کتابدار سابق تعیین فرمائید.

به هر صورت و در هر حال، کتابخانه نیمه جان حبیب یغمائی در خور از توابع کتابخانه وزیری یزد و از موقوفات آستانه مبارکه حضرت رضا - علیه السلام - است؛ دیگر خود دانید و حضرت رضا.

سوادی از مرقومه حضرت حجت‌الاسلام فقیه مجتهد منتظری را ضمیمه می‌کنم و تأکید می‌کنم که راضی نیستم کتاب‌های بنده در چنین مسجدی باشد و کلام‌الله مجید به خط خودم و هفت جلد تفسیر طبری به تصحیح خودم و قصص‌الانبیاء به خط و اهتمام خودم، و مدینهٔ پیغامبر اثر طبع خودم، و سی و

یک مجلد مجله یغما و دیگر کتاب‌های مذهبی و ادبی. والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته. حاج سید حبیب‌الله یغمائی .

(۳۸) به: حاج علی اکبر امین^۱

۶۱/۵/۲

از صدهزار توست یکی دوست، چون تو نیست. نامه‌ات زیارت شد که از هر کلمه آن بوی ارادت و محبت استشمام می‌شود. خیلی خوش‌وقت شدم و دعا به جانت می‌کنم. من در نهایت سختی و بدبختی‌ام. در این آخر پیری، بی‌پناه و غریب و بی‌پرستار می‌زیم. به قول استاد امیری فیروزکوهی:

بی‌کس و بی‌... و بی‌یار و غریب
این چنین است سرانجام حبیب

که به قول او باید بر روی سنگ قبرم نقر شود. به امید بوم که در این آخر عمر در سلام‌آباد و در خدمت دوستان باشم، ولی نشد. خدمت خانمت و پسرت و دخترت و عروست عرض سلام و ارادت را برسان.

(۳۹) به: طغرا یغمائی

۲۹ آبان ۱۳۶۱

به نصّ قرآن، اکنون که به ارذل‌العمر رسیده‌ام، از اندیشه‌های گوناگون در عذابم. وقتی گفته‌ام:

مغزم ز بس که سوده و فرسوده است
راز نگفتنی ز برون پیداست

دارالفنون نرفته جنون دارم
و اسرار گفتنی به درون دارم

امتحان کردم در کرمان نمی‌توانم پائیدن، طهران را نمی‌خواهم؛ از خور سخت بیزارم، صحرای کویران را دوست دارم، انارک و چوپانان، بافران... و باز بهتر از این نقاط جندق است.

خانه‌ای در طهران دارم که درصدد فروش آنم. اگر مددی از لطف به من برسانی، باغی در جندق خریدارم با آب، اگر آن باغ دو اطاقک گلی داشته باشد بهتر و گرنه خواهم ساخت. پیرمردی، پیرزنی که کلفت یا نوکرم باشد لازم دارم، حقوق می‌دهم. اگر راضی شود عقدش هم می‌کنم که بعد از من تقاعد مرا بگیرد. در کرمان زنی گرفتم که پسندم نیفتاد و از خانواده‌ای بسیار محترم بود و از جدائی ناراضی، ولی روح را صحبت ناجنس، عذابی است الیم. اکنون کلفتی فرخوی دارم؛ بد هم نیست، ولی از خوی بد خود او را هم نمی‌پسندم.

اگر مرگ هیچ لذت ندارد
اگر خوش خوئی از گران قلتبانان

نه بازت رهاند همی جاودانی
وگر بدخوئی از گران قلتبانی

نامه‌ای منظوم به جناب عمو استاد باقر نوشته‌ام. لطف فرموده سفری به جندق برو و باغی چنان که میل خاطر تو است و می‌پسندی در نظر بگیر و خبرش را بده که وکالت‌نامه و پول بفرستم که خریداری فرمائی.

۱. از معاریف خوریابانک.

گزیده نامه‌های حبیب یغمائی / سیدعلی آل داود

در حدود یک میلیون یا اندکی کم و زیاد، و زنی یا نوکری برایم تهیه کنی که پیش من بماند و تنها نباشم. این است عقیده و تصمیم من و بر همه اینها مقدم مصلحت‌اندیشی تو است. اگر صلاح مرا می‌دانی و جندق را از دهات دیگر بیابانک بهتر می‌شماری، و امیدوار هستی که در آخر عمر راحت‌تر می‌توانم زیست، چون من جز یک خانه در تهران و حقوق تقاعد چیزی ندارم. و... علاقه‌مند نیستم. خانم کرمانی من در لندن است و نمی‌آید؛ تبعه انگستان شده است. این است شرح حال من.

اندکی شرح نمودم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی، ورنه سخن بسیار است

این نامه را محرمانه تلقی فرمائید.

(۴۰) نامه منظوم به استاد باقر معمار جندقی

۲۹ آبان ۱۳۶۱

ای که هستی عموی مادر من	باقر ای اوستاد معماران
گوهر تو قرین گوهر من	گوهر من قرین گوهر تو
زاده‌دائی، آن برادر من؟	یاد داری ز خور با طغرا
چهره‌ات بود در برابر من؟	یاد داری که در سلام‌آباد
خانه‌ات دلپذیر محضر من	یاد داری که بود در جندق

در به جندق، که هست مصدر من	آخر عمر مایلم ماندن
که بود خانقاه و سنگر من	خانه‌ای بس حقیر می‌خواهم
جنب این خانه محقر من	لیک باغی وسیع می‌باید
سبزی و روزگرد و شبدر من	باغ آباد، چون شود بدهد
سال‌ها، همچو سال آخر من	ساکن خانه خوش زید در آن

یا پرستار، یا که نوکر من
در دل تنگنای لاغر من
هست دستوری از پیمبر من
اوست در خانه همچو دختر من
بنهد در بساط و مجمر من
چون به جوش آورد سماور من
تا بود بهره‌مند از زر من
برسد بعد من به همسر من

خادمی، خانمی، که خواهد بود
فریه و چاق، جا نمی‌گیرد
سُنَّتِي النَّكَاحُ قَالَ رَسُول
شوهری را ز عهده برنایم
پلوی، سبزی و تریاکی
شکر و قند و چای گرد آرد
هدیه و ارث خواهمش پرداخت
چار را در دو ضرب کن، کاین وجه

رنجد این خاطر مکدر من؟
پای نهند خارج از در من؟
گردن و گوش را ز زیور من؟

تا کی از دشمنان دوست نمای
تا به کی کلفتان بی‌سر و پای
تا به کی دیگران بیاریند

مزد از من ترا و داور من
به حوالت رسد ز دفتر من
او بود رهنما و رهبر من
تا چه سازد قضا مقدر من
چون درافتد به خاک پیکر من
سایهات مستدام بر سر من

گر تو این گونه خانه پردازی
گر پذیری بده جواب که وجه
حاج طغرا رسد به خدمت تو
فرض تدبیر رهین تقدیر است
دوست دارم مزار جندق را
دارم امید از خدا که بود

طهران - حبیب یغمائی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۴۱) به: حاج علی اکبر امین^۱

۶۲/۱۲/۲۰

از منزل استاد امیری [فیروز کوهی] این عریضه را عرض می‌کنم. من در تهران بی‌خانه و سرگردانم. دل سنگ به حال می‌سوزد. بعد از فکر و مشورت‌ها، تصمیم بر این است که یک ماهی به کرمان بروم. خانه‌ام و وسایل فراهم است، آنچه لازم است پرستاری و همدمی است که حرکت نمی‌توانم کرد به تنهایی. یک

۱. این نامه سه ماه قبل از درگذشت استاد یغمائی نوشته شده است.

گزیده نامه‌های حبیب یغمائی / سیدعلی آل داود

پرستار که پیرمردی یا پیرزنی باشد بسیار ضرورت دارد. به مرد حقوق خوب می‌دهم، به زن هم همین‌طور که عقدش هم می‌کنم که بعد از من حقوق تقاعد به او برسد. به هر حال یک نفر را لازم دارم. اما عید را در کرمان خواهیم بود و بعد در خور یا تهران به هر حال خبر بدهید.

در باب حبیب‌آباد شرحی به شما نوشته‌ام؛ نمی‌دانم آن نامه رسیده یا نه؟ اگر آب این قنات رو می‌آید و خرجی چندان ندارد، خبر بدهید که پول بفرستم تا مشغول شوید. باز هم با آقای طغرا مشورت نمائید. جناب طغرا قرار بود به جندق برود و باغی برای من بخرد به این نامه جواب بدهد. حتماً.





مجتبی مینوی، ایرج افشار، حبیب یغمائی، دکتر سید فخرالدین شادمان